



مدرس‌ان شریف

فصل اول

«اهمیت و ضرورت مطالعه شخصیت»

درسنامه (۱): توصیف و تبیین شخصیت



روانشناسی شخصیت رشته‌ای از روانشناسی است که به همه افراد و به فردیت آن‌ها به عنوان یک موجود پیچیده توجه دارد. روانشناسان شخصیت به چرایی رفتارها پاسخ می‌دهند. در واقع سؤال‌هایی که برای روانشناسان شخصیت مطرح می‌شود با سؤال‌هایی که برای دانشجویان در زمینه تفاوت‌های رفتاری افراد مطرح می‌شود، چندان متفاوت نیست. اما اغلب، این سؤال‌ها برای روان‌شناسان طوری مطرح می‌شود که بتوان به طور منظم مورد مطالعه قرار داد. به عبارتی روش‌هایی را که روانشناسان شخصیت به کار می‌گیرند، در مقایسه با مشاهدات روزمره مردم عادی بسیار منظم‌تر بوده و از سوگیری و خطای کمتری برخوردار است.

مطالعه علمی شخصیت به دنبال این سؤال است که چرا این‌گونه رفتار می‌کنیم. روانشناسان تلاش می‌کنند تا از میان پیچیدگی‌های رفتار انسان روابط منظم و معنی‌دار پیدا کنند. می‌توان گفت که روانشناسی شخصیت در تلاش برای پاسخگویی به این سؤال است که چرا بعضی از دانشجویان سراغ روانشناسی می‌روند و چرا بعضی می‌خواهند روانشناس شخصیت باشند.

روانشناسی شخصیت به ماهیت انسان و تفاوت‌های فردی علاقه‌مند است. اگرچه شباهت انسان‌ها مورد قبول روانشناسان شخصیت است، اما آن‌ها بیشتر به تفاوت‌های افراد توجه می‌کنند. مثلاً چرا عده‌ای ناموفق و عده‌ای موفق‌اند؟ چرا افراد از امور یکسان برداشت‌های متفاوتی دارند؟ به‌طور خلاصه نظریه‌های شخصیت هم به تفاوت‌ها و هم به شباهت‌ها در انسان توجه دارند.

کلمه مثال ۱: اگر هر فرد شخصیتی منحصر به فرد و یگانه دارد، در این صورت وجود نظریه‌های شخصیت چه توجیهی دارد؟ (سراسری ۸۴)

- ۱) افراد آدمی با وجود منحصر به فرد بودن، شباهت‌هایی نیز با هم دارند.
- ۲) اصولاً نظریه‌های شخصیت منکر وجود تفاوت‌ها در افراد آدمی هستند.
- ۳) نظریه‌ها وضع می‌شوند، بدون اینکه توجهی به شباهت‌های انسان‌ها داشته باشند.
- ۴) نظریه‌های شخصیت مدعی‌اند که برای هر سؤال‌ی در مورد افراد آدمی جوابی دارند.

پاسخ: گزینه «۱» نظریه‌های شخصیت به تفاوت‌های فردی اهمیت می‌دهند. از طرف دیگر، نظریه‌های شخصیت به شباهت کلی بین انسان‌ها نیز توجه دارند. باید توجه داشت که نظریه‌های شخصیت مدعی پاسخ‌دهی به تمام سؤال‌ها در مورد انسان نیستند.

هر تعریفی از شخصیت نشان‌دهنده موضوعاتی است که قرار است مطالعه شود و همچنین بیانگر روش‌هایی است که در این مطالعه به کار گرفته می‌شود. تعریف زیر به عنوان تعریف علمی شخصیت پیشنهاد می‌شود:

«شخصیت بیانگر آن دسته از ویژگی‌های فرد یا افراد است که شامل الگوهای ثابت فکری، عاطفی و رفتاری آن‌هاست.»

این تعریف بیشتر به الگوهای پایدار رفتار و کیفیت درونی فرد توجه دارد تا به محیطی که این الگوها را شکل داده است. تفکر، عواطف و رفتارهای بیرونی قابل مشاهده و روابط پیچیده این سه جنبه با یکدیگر در ساختن منحصربه‌فرد شخصیت اهمیت اساسی دارد که سیستم بررسی ما همین سه جنبه را مدنظر قرار دارد. تعریف‌های متعددی از شخصیت وجود دارد که این تعریف‌ها صحیح یا غلط نیستند، بلکه در شناخت جنبه‌های مختلف شخصیت با یکدیگر متفاوتند. لذا هر تعریف در میزان پیشبرد روانشناسی به عنوان یک علم، مفید یا غیرمفید می‌باشد.

نظریه‌پردازان شخصیت در تلاشند تا روابط پیچیده جنبه‌های مختلف کنش انسان با یکدیگر را بررسی کنند. آن‌ها به کلیت انسان می‌پردازند. مثلاً مطالعه شخصیت به معنای مطالعه ادراک نیست، بلکه مطالعه چگونگی تفاوت افراد در ادراک و ارتباط این تفاوت‌ها با کنش کلی انسان‌هاست. به عبارتی تحقیق در شخصیت هم بر فرآیندهای روانشناختی و هم بر ارتباط این فرآیندها با همدیگر متمرکز است. درک کل یکپارچه، فراتر از شناخت هر کدام از آن‌ها به تنهایی است.



شخصیت یک مفهوم انتزاعی است؛ به عبارتی یک ساختار است، اما نه یک ساختار عینی مانند میز. تعریف کامل و جامعی از شخصیت که مورد قبول همگان باشد وجود ندارد. شاید در نگاه اول، شخصیت را بتوان این طور تعریف کرد که مردم در چه چیزی با هم متفاوت و در چه چیزی به یکدیگر شبیه هستند؛ اما شخصیت موضوع پیچیده‌ای است و تعاریف مختلفی برای آن ارائه شده است که در ادامه آمده است:

فریود شخصیت را یکپارچگی نهاد، من و فرامن می‌داند. یونگ شخصیت را یکپارچگی ناهشیاری شخصی و جمعی، عقده‌ها و کهن‌الگوها می‌داند. به نظر آدلر شخصیت همان سبک زندگی، یعنی سبک خاص هر کس برای کنار آمدن با محیط است. **کنل** شخصیت را سازمانی می‌داند که به پیش‌بینی رفتار در موقعیت‌های گوناگون کمک می‌کند. به نظر **هیلمگارد** شخصیت ویژگی‌هایی است که فرد را قادر به ایجاد ارتباط با دیگران می‌کند و «احترام به خود» را عملی می‌سازد. **کراچفیلد** می‌گوید شخصیت عبارت است از الگوهای رفتار و روش‌هایی که افراد در مقابل کنش‌ها و در مواجهه با امور روزمره زندگی از خود نشان می‌دهند.

(سراسری ۸۲)

کج مثال ۲: کدام مورد از جمله علل وجود اختلاف در نظریه‌های شخصیت نیست؟

- ۱) نوپا و جوان بودن علم روان‌شناسی
 ۲) پیچیدگی موضوع شخصیت در انسان
 ۳) سلیقه‌های شخصی نظریه‌پرداز در بیان مسائل
 ۴) شرایط تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری نظریه‌ها
- پاسخ: گزینه «۳» اصولاً ریشه‌ی اختلاف بین نظریه‌ها را می‌توان در سه عامل جستجو کرد:

- ۱- پیچیدگی موضوع شخصیت
- ۲- شکل‌گیری نظریه‌ها در شرایط تاریخی و زمینه‌های شخصی متفاوت
- ۳- این واقعیت که روان‌شناسی خود علم نوپایی است. بدین ترتیب، مطالعه‌ی شخصیت که از دهه‌ی ۱۹۳۰ وارد جرگه‌ی علم شده است، از آن هم جوان‌تر محسوب می‌شود.

نظریه رشته‌ای از فرض‌های مرتبط به هم است که به دانشمند اجازه می‌دهد برای تدوین فرضیه‌ها از استدلال منطقی استفاده کند. نظریه چارچوبی است که می‌تواند داده‌ها را به نظم درآورد و روابط بین متغیرها را آشکار سازد. نظریه برای توضیح طبقه خاصی از پدیده‌ها مثل رفتار و شخصیت به کار گرفته می‌شود. سودمندی نظریه مستلزم داشتن چند ملاک است:

اولین ملاک آن است که پژوهش تولید کند (پژوهش توصیفی و فرضیه‌آزمایی)؛ پژوهش توصیفی عناصری را که در ساختن نظریه مورد استفاده قرار گرفته‌اند، نام‌گذاری و طبقه‌بندی می‌کند. این کار نظریه موجود را گسترش می‌دهد.

فرضیه آزمایشی است که سودمندی نظریه را غیرمستقیم اثبات می‌کند؛ یعنی فرضیه‌هایی را تولید می‌کند تا آزمایش شوند، به نظریه اضافه شوند و از آن حمایت کنند.

دومین ملاک ابطال‌پذیری است؛ یعنی یک نظریه توان رد یا تأیید شدن داشته باشد. این امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه نظریه پژوهش تولید کند و آن پژوهش در رد یا تأیید آن نظریه به کار گرفته شود، به طوری که فرضیه‌های پژوهشگر پس از انجام پژوهش به راحتی بتوانند نظریه موردنظر را حمایت و یا آن را رد کنند.

سومین ملاک یک نظریه سازمان دادن و نظم بخشیدن به اطلاعات است؛ یک نظریه باید بتواند یافته‌های پژوهشی پراکنده را طبقه‌بندی و منظم کند و در چارچوب خودش به آن‌ها معنا ببخشد.

چهارمین ملاک هدایت اقدامات یا جنبه‌ی عملی و کاربردی نظریه است؛ یعنی نظریه باید بتواند کاربران خود را در حل مشکلات عملی زندگی راهنمایی کند. در واقع این ملاک اشاره به میزان کاربردی و عملی بودن یک نظریه دارد؛ به همین علت طرفداران نظریه‌های مختلف راهکارهای متفاوتی به افراد مشکل‌دار ارائه می‌دهند. از سویی نظریه باید توان تأثیرگذاری در سایر رشته‌ها را نیز داشته باشد.

پنجمین ملاک دارا بودن همسانی درونی است؛ به این معنا که عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده نظریه‌ها باید به شکلی منطقی با هم مرتبط باشند، اصطلاحات و مفاهیم تعریف واحد داشته باشند و همچنین در چارچوب همان نظریه تعریف عملیاتی شده باشند.

ششمین ملاک رعایت قاعده‌ی ایجاز است؛ این قانون به ساده بودن و اجتناب از پیچیدگی نظریه اشاره دارد. اگر دو نظریه از هر نظر و در تمام ملاک‌ها برابر باشند، نظریه ساده بر سایر نظریه‌ها اولویت پیدا می‌کند.

فرضیه: یک نظریه خوب می‌تواند چندین فرضیه تولید کند؛ فرضیه حدس یا پیش‌بینی پژوهشگر است که اعتبار آن را می‌توان از طریق به کارگیری روش علمی آزمایش کرد. فرضیه به قدری کلی است که نمی‌توان آن را مستقیم ثابت کرد؛ ولی یک نظریه جامع می‌تواند هزاران فرضیه تولید کند؛ بنابراین فرضیه‌ها جزئی‌تر هستند از نظریه‌هایی که آن‌ها را تولید کرده‌اند.

در یک طبقه‌بندی از هال و لیندزی ملاک‌های ارزیابی نظریه‌های شخصیت عبارتند از: جامعیت، ایجاز یا سادگی و پژوهش‌پذیری. جامعیت و سادگی به کنش سازماندهی نظریه و پژوهش‌پذیری به پژوهش و کارکرد تبیینی نظریه مربوط می‌باشد.

جامعیت

جامعیت یک نظریه هم شامل تعداد پدیده‌ها و هم اهمیت مواردی است که آن نظریه تبیین کرده است. منظور از جامعیت یک نظریه آن است که اطلاعات متنوع و گسترده‌ای را دربرگیرد. یک نظریه خوب نه تنها باید بسیاری از رویدادها را پیش‌بینی کند، بلکه باید در پیش‌بینی‌ها دقیق باشد. معیار جامعیت شامل دو مفهوم گستره (Bandwidth) و وضوح (Fidelity) است.

گستره به محدوده مطالعاتی اشاره دارد، یعنی به پدیده‌هایی که یک نظریه آن‌ها را بررسی می‌کند. وضوح به محدوده تمرکز یک نظریه اشاره دارد، یعنی به کاربرد پدیده‌های مورد مطالعه در یک نظریه.

شاید این مفاهیم را بتوان با رادیوها مقایسه کرد. یک رادیوی خوب ایستگاه‌های زیادی را می‌گیرد (گستره) و هر موجی را خیلی روشن و شفاف می‌گیرد (وضوح). معمولاً نظریه‌ها یکی قوی و یکی دیگر ضعیف ظاهر می‌شوند. رادیویی با ایستگاه زیاد و با صدای مبهم و یا رادیویی با ایستگاه کم و صدای روشن.

کله مثال ۳: مفاهیم «گستره و وضوح» بیانگر کدام یک از معیارهای ارزیابی نظریه‌هاست؟ (سراسری ۹۳)

(۱) ایجاز (۲) جامعیت (۳) ابطال‌پذیری (۴) پژوهش‌پذیری

پاسخ: گزینه «۲» مفاهیم گستره و وضوح دربرگیرنده معیار جامعیت هستند. مفهوم گستره به محدوده پدیده‌هایی که نظریه بررسی می‌کند، مربوط است و می‌توان آن را محدوده مطالعاتی نامید. مفهوم وضوح به کاربرد پدیده‌هایی برمی‌گردد که یک نظریه بررسی می‌کند و شاید بتوان آن را محدوده تمرکز نظریه نامید.

کله مثال ۴: در ارزیابی نظریه‌های شخصیت مفهوم «وضوح» به کدام معیار مربوط است؟ (سراسری ۹۲)

(۱) ابطال‌پذیری (۲) ایجاز (۳) جامعیت (۴) پژوهش‌پذیری

پاسخ: گزینه «۳» مفاهیم گستره و وضوح دربرگیرنده معیار جامعیت هستند. مفهوم گستره به محدوده پدیده‌هایی که نظریه بررسی می‌کند، مربوط است و می‌توان آن را محدوده مطالعاتی نامید. مفهوم وضوح به کاربرد پدیده‌هایی برمی‌گردد که یک نظریه بررسی می‌کند و شاید بتوان آن را محدوده تمرکز نظریه نامید.

ایجاز و سادگی

هر نظریه باید بتواند پدیده‌ها را به صورت مختصر و مفید و توأم با همسانی درونی تبیین کند. مفاهیم متناقض در یک نظریه ضعف آن نظریه محسوب می‌شود. سادگی و جامعیت در واقع به میزان سازماندهی و انتزاع یک نظریه مربوط است. هرچه نظریه‌ای جامع‌تر و موجزتر باشد به انتزاعی‌تر شدن تمایل پیدا می‌کند. نظریه در فرآیند انتزاعی شدن باید مفاهیمی را حفظ کند که به روشنی به موضوع مورد مطالعه مربوط باشد. یعنی جامعیت یک نظریه نباید به قیمت ابهام مفاهیم باشد.

پژوهش‌پذیری

هیچ نظریه‌ای درست یا غلط نیست، بلکه مفید یا غیرمفید است. نظریه پژوهش‌پذیر به فرضیه‌های جدیدی می‌انجامد که بعدها می‌تواند به تأیید تجربی برسد. چیزی که هال و لیندزی آن را انتقال تجربی نامیده‌اند. یعنی مفاهیم را طوری روشن کند که در مورد معنی و توان بالقوه آن‌ها برای اندازه‌گیری توافق وجود داشته باشد. انتقال تجربی به این معناست که مفاهیم یک نظریه روشن و صریح است و موجب گسترش دانش می‌شود و باید قدرت پیش‌بینی داشته باشد. به عبارتی باید فرضیه‌هایی قابل آزمایش درباره روابط بین پدیده‌ها باشد. یک نظریه باید قابل آزمون منفی باشد، یعنی نادرست بودن آن را بتوان به طور بالقوه نشان داد و گرنه نظریه ضعیفی محسوب می‌شود.

همه نظریه‌پردازان در مورد طبیعت انسان نوعی بینش و برداشت دارند و بدون شناخت این بینش‌ها و فرض‌ها، فهم نظریه مشکل است. **به طور عمده برداشت‌ها از طبیعت انسان به ۶ بعد کلی تقسیم می‌شوند:**

۱- **بعد جبر (Determinism) در برابر اختیار (freedom):** آیا احساس ذهنی اختیار و آزادی عمل افراد واقعیت دارد؟ انسان‌ها تا چه اندازه آزادند تا رفتارهای خود را هدایت کنند؟ آیا انسان از سوی نیروهای هدایت می‌شود که بر آن‌ها کنترل ندارد؟ نظریه‌پردازان مختلف به این سؤال‌ها پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند.

۲- **بعد وراثت در برابر محیط (عوامل زیستی در برابر اجتماعی):** چه اندازه از شخصیت ارثی است و به فطرت انسان مربوط می‌شود و چه مقدار آن با محیط و فرهنگ شکل می‌گیرد؟ آیا ویژگی‌های شخصیتی افراد ناشی از روابط اجتماعی و محیط است یا ناشی از وراثت؟

۳- **بعد بی‌همتایی (uniqueness) در مقابل جهان‌شمولی (universality):** آیا مطالعه‌ی شخصیت باید بر ویژگی‌هایی متمرکز باشد که موجب می‌شوند افراد شبیه هم باشند یا بر ویژگی‌هایی که موجب می‌شوند افراد متفاوت از هم باشند؟

۴- **خوش‌بینی (optimism) در مقابل بدبینی (pessimism):** آیا انسان‌ها اصولاً خوب، مهربان، سالم و خوشحال‌اند یا آشفته، متعارض، بد و بی‌رحم‌اند؟

۵- **علیت در مقابل غایت:** آیا تجربه‌های کودکی و گذشته در شکل دادن به شخصیت مؤثرند یا تجربه‌هایی که بعداً در زندگی حاصل می‌شوند؟ آیا علل رفتارهای خاص ما ناشی از اهداف آینده است یا ناشی از رویدادهای گذشته؟

۶- **هشیار در برابر ناهشیار:** آیا انسان‌ها از انگیزه‌های اصلی رفتار خود آگاه‌اند یا ناآگاه؟ آیا افراد می‌دانند چرا به این شیوه یا آن شیوه عمل و رفتار می‌کنند یا نه؟ آیا افراد می‌دانند چرا شغل خاص یا فرد خاصی را انتخاب می‌کنند؟

موارد فوق به شکل‌گیری نظریه‌های کاملاً متفاوت شخصیتی انجامیده‌اند. ما نمی‌توانیم با اختیار کردن یک زبان مشترک، تفاوت بین نظریه‌های شخصیت را از بین ببریم. این تفاوت‌ها فلسفی و بسیار عمیق هستند. هر نظریه شخصیتی، شخصیت خالق آن را منعکس می‌کند و هر خالقی گرایش فلسفی منحصر به فردی دارد که تجربیات کودکی، ترتیب تولد، جنسیت، آموزش، تحصیلات و الگوی روابط میان فردی تا اندازه‌ای آن را شکل داده‌اند.



کج مثال ۵: برخی از نظریه پردازان شخصیت معتقدند که خواسته‌های آدمی صرفاً محدود به برآورده کردن نیازهای او نیست بلکه گامی فراتر از آن است. این اختلاف نظر بیناگر کدام یک از پیش فرض‌ها درباره ماهیت انسان است؟

(مشاوره - دکتری ۹۷)

- (۱) آزادی - امنیت (۲) تعادل جویی - رشد (۳) علیت - غایت (۴) طبیعت - تربیت

پاسخ: گزینه «۲» مطالعه شخصیت از نظر ماهیت به ۶ بعد کلی تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: (۱) اراده آزاد یا جبرگرایی (۲) محیط یا وراثت (۳) گذشته یا حال (۴) بی‌همتایی یا جهان‌شمولی (۵) خوش‌بینی یا بدبینی (۶) تعادل جویی یا رشد. هر کدام از این مفاهیم شخصیت را در چارچوب خود بررسی می‌کنند. در رویکرد تعادل جویی یا رشد سؤال اساسی این است که آیا انسان فقط برای حفظ تعادل و توازن رفتاری را انجام می‌دهد یا او به خاطر میل به رشد و تکامل رفتار را انجام می‌دهد. برعکس ابعاد مذکور که انسان را اسیر گذشته یا حال می‌دانند و رفتارهای او را براساس برآورده ساختن نیازهایش ارزیابی می‌کنند در رویکرد تعادل جویی یا رشد رفتارهای انسان فراتر از برآورده ساختن نیازها است. در این رویکرد انسان‌ها میل به خودشکوفایی و میل به کمال دارند.

نظریه شخصیت به عنوان پاسخی به سؤال‌های چه چیز، چطور، چرا

با مطالعه روانشناسی شخصیت می‌خواهیم بدانیم انسان‌ها شبیه چه هستند؟ چرا این شکلی رفتار می‌کنند و چطور چنین شده‌اند؟ لذا نیازمند نظریه‌ای هستیم که برای سؤال‌های چه چیز، چطور و چرا پاسخی داشته باشد. سؤال «چه چیز» به خصوصیات فرد و ارتباط آن‌ها به همدیگر مربوط است، آیا این فرد صادق و نوع دوست است؟ آیا به موفقیت نیاز دارد؟ سؤال «چطور» به عوامل تعیین کننده شخصیت مربوط است. وراثت و محیط به چه میزان و با چه تعاملی این شخصیت را به وجود آورده‌اند؟ و سؤال «چرا» به دلایل رفتار برمی‌گردد. این سؤال با ابعاد انگیزشی فرد سروکار دارد. چرا فرد فعالیت می‌کند و چرا در جهت خاصی فعالیت می‌کند؟ چرا این فرد برای ثروت‌اندوزی مسیری خاص را انتخاب کرده است؟ آیا پیشرفت کودک در مدرسه به دلیل خوشحال کردن والدین یا معلم، حفظ عزت‌نفس، به رخ کشیدن خود یا پرورش استعداد است؟ افسردگی فرد یا مراقبت بیش از حد مادر از کودک ناشی از چیست؟ دو نفر افسرده چرا رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند؟ مثلاً یکی در لاک خود فرو می‌رود و دیگری به خرید کردن روی می‌آورد. این نوع سؤال‌ها در پنج حوزه بررسی می‌شوند که عبارت‌اند از: ساختار، فرآیند، نمو و رشد، آسیب‌شناسی و تغییر.

منظور از **ساختار** واحدها یا سنگ‌بنای شخصیت می‌باشد. **فرآیندها** همان جنبه‌های پویای شخصیت هستند از جمله انگیزه‌ها. **نمو و رشد** به این موضوع اشاره دارد که یک فرد چگونه به شکل خاصی که هست در می‌آید. **آسیب‌شناسی** به علل و یا ماهیت کنش ناسازگارانه شخصیت مربوط است و بالاخره **تغییر** به این اصل اشاره می‌کند که انسان‌ها چگونه تغییر می‌کنند. چرا گاهی در برابر تغییر مقاومت می‌کنند و یا چرا توانایی تغییر را ندارند.

ساختار (Structure)

نظریه‌های شخصیت را می‌توان با توجه به پاسخ‌هایی که به سؤال‌های چه چیز، چطور و چرا می‌دهند، مقایسه کرد. ساختار به جنبه‌های مقاوم‌تر و پایدارتر شخصیت گفته می‌شود. مفهوم ساختار در واقع اسکلت و استخوان‌بندی یک نظریه است. ساختارها در واقع اجزاء بدن یا اتم و مولکول در فیزیک هستند. **پاسخ، عادت، صفات و تیپ** مفاهیم ساختاری‌اند که برای توصیف افراد به کار می‌روند.

«صفت» به مفهومی که مردم برای توصیف دیگران به کار می‌برند، نزدیک‌تر است. در واقع صفت به پایداری پاسخ فرد در موقعیت‌های مختلف اشاره دارد. مثلاً ممکن است شما برای توصیف دوست‌تان از صفات «صادق»، «جدی»، «اجتماعی» یا «باهوش» استفاده کنید. شما این صفات را طوری استفاده کرده‌اید که با آنچه مد نظر روانشناسان شخصیت است، شباهت دارد.

تیپ در مقایسه با صفت به عمومیت و نظم بیشتر در رفتار اشاره دارد. تیپ در واقع مجموعه‌ای از صفات است. افراد می‌توانند درجات مختلفی از صفات را داشته باشند، اما معمولاً از تیپ خاصی محسوب می‌شوند. مثل تقسیم‌بندی افراد به درون‌گرا و برون‌گرا.

نظریه‌های شخصیت با توجه به استفاده از انواع ساختارها و واحدها و همچنین در نحوه سازمان‌دهی آن‌ها با همدیگر تفاوت دارند. بعضی از نظریه‌ها از ساختارهای ساده و بعضی دیگر از ساختارهای پیچیده‌ای برخوردارند. ساختار نظریه‌های ساده و پیچیده با مغز انسان و ماهی قابل مقایسه است. مغز انسان در مقایسه با مغز ماهی ساختار پیچیده‌ای دارد و دارای اجزاء زیادی است که با همدیگر ارتباطات پیچیده‌ای دارند.

تفاوت دیگر نظریه‌ها با یکدیگر در سلسله‌مراتبی بودن آن‌هاست. مثل سازمان‌های تجاری که برخی پیچیده بوده و واحدهای زیادی دارند که سلسله‌مراتبی اداره می‌شوند و یا سیستم اعصاب انسان در مقایسه با سایر گونه‌ها از سلسله‌مراتب بیشتری برخوردار است.

کج مثال ۶: در نظریه‌پردازی‌های شخصیت، مفاهیم پاسخ، صفت، عادت و تیپ با کدام یک از موارد پیوند دارند؟

(دکتری ۹۳)

- (۱) فرایند (۲) ساختار (۳) تعیین‌کننده‌های درونی (۴) واحدهای مطالعه

پاسخ: گزینه «۲» آیزنگ یک سلسله‌مراتب و ساختار چهارسطحی را برای سازمان رفتار مشخص کرد. در پایین‌ترین سطح، اعمال یا شناخت‌های خاص هستند؛ یعنی رفتارها یا افکار فرد ممکن است مشخصه او باشند یا نباشند. دانش‌آموزی که یک تکلیف روخوانی را تمام می‌کند، نمونه‌ای از پاسخ خاص است. در سطح دوم، اعمال یا شناخت‌های عادی هستند، یعنی پاسخ‌هایی که تحت شرایط مشابه، تکرار می‌شوند. چندین پاسخ عادی مربوط، صفت را تشکیل می‌دهند که سطح رفتار است. آیزنگ صفات را این‌گونه تعریف کرد: «آمادگی‌های شخصیت نیمه‌پایدار مهم». سطح چهارم، بر تیپ‌ها یا عامل‌های برتر تمرکز دارد. تیپ از چند صفت مربوط تشکیل می‌شود. ساختار شخصیت آیزنگ بر عوامل تیپی کلی استوار است، در حالی که نظریه کتل عمدتاً بر پایه عوامل صفتی استوار می‌باشد.

فرآیند (Process)

نظریه‌ها را می‌توان از لحاظ مفاهیم پویا و انگیزش نیز با هم مقایسه کرد. مفاهیم پویایی و انگیزشی به جنبه‌های فرآیندی رفتار دلالت می‌کند. روان‌شناسان شخصیت در بحث انگیزش سه نوع مفهوم را مورد توجه قرار داده‌اند. انگیزه‌های لذت، انگیزه‌های رشد و خودشکوفایی و انگیزه‌های شناختی. انگیزش لذت‌گرایانه براساس کسب لذت و دوری از درد است که به دو دسته **الگوهای کاهش تنش و الگوهای مشوق** تقسیم می‌شود. طبق الگوی کاهش تنش نیازهای زیستی موجب تنش شده و شخص با ارضاء آن نیازها به دنبال کاهش تنش می‌باشد.

مثلاً گرسنگی و تشنگی، فرد را دچار تنش کرده و فرد با خوردن و آشامیدن آن تنش را کاهش می‌دهد. اصطلاح «سائق» معمولاً در مورد تنش‌های درونی به کار می‌رود. در الگوی مشوق تأکید بر هدف‌ها، نتایج یا انگیزه‌هایی است که فرد در جستجوی آن‌هاست. مثلاً فردی ممکن است به دنبال تأیید اجتماعی، شهرت، قدرت و یا ثروت باشد. اینجا هدف بیرونی موجب فشار و تنش شده است. هرچند که دستیابی به هدف نیز موجب کسب لذت می‌شود. به این خاطر نظریه‌های کاهش تنش و مشوق را نظریه‌های لذت - مدار یا لذت‌جو می‌گویند.

برخی نظریه‌های انگیزشی بر تلاش ارگانیزم برای دستیابی به رشد و خودبسنندگی، تأکید می‌ورزند. در این رویکرد افراد در جستجوی رشد و شکوفایی توانایی‌های خود هستند، حتی به قیمت افزایش تنش. در نهایت تأکید نظریه‌های شناختی انگیزش بر تلاش انسان در درک رویدادهای جهان و پیش‌بینی آن‌هاست. براساس این رویکرد انسان به جای جستجوی لذت یا خودشکوفایی و خودبسنندگی، نیاز به دانستن و ثبات دارد. لذا گاهی فرد یک رویداد ناخوشایند قابل پیش‌بینی و اثبات را به رویداد خوشایند غیرقابل پیش‌بینی و بی‌ثبات ترجیح می‌دهد.

کلمه مثال ۷: در بررسی حیطه‌های شخصیت، کدام مفهوم در حوزه فرایند قرار می‌گیرد؟

(روانشناسی - دکتری ۹۷)

۴) هشیاری

۳) خویشتن

۲) انگیزش

۱) تقویت

پاسخ: گزینه «۲» مفاهیم پویایی و انگیزشی به جنبه‌های فرایندی رفتار دلالت دارد. انگیزه به سه دسته انگیزه‌های لذت، رشد و خودشکوفایی تقسیم می‌شوند. هشیاری در نظریه فروید و خویشتن در نظریه یونگ و سالیوان جزء ساختار می‌باشند. تقویت در رفتارگرایی نه جزء ساختار و نه جزء فرایند است.

کلمه مثال ۸: وقتی نظریه‌های شخصیت را از نظر مفاهیم پویا و انگیزشی مقایسه می‌کنیم، به کدام مفهوم اشاره داریم؟

(سراسری ۹۵)

۴) آسیب‌شناسی

۳) فرایند

۲) ساختار

۱) تحول

پاسخ: گزینه «۳» نظریه‌ها را می‌توان از نظر مفاهیم پویا و انگیزشی مورد استفاده در توجیه رفتار با هم مقایسه کرد. انگیزش و پویایی به جنبه‌های فرایندی رفتاری انسان دلالت دارند.

نظریه کاهش تنش و سائق تا سال‌های ۱۹۵۰ پذیرفته‌ترین و مشهورترین الگو بود. در سال‌های ۱۹۵۰ علاقه به الگوهای رشد و خودبسنندگی و بعد از انقلاب شناختی در دهه ۱۹۶۰ علاقه به نظریه‌های شناختی توسعه یافت. امروزه نظریه‌های هدف مورد توجه هستند که انسان را موجودی برانگیخته و فعال برای دستیابی به اهداف قابل پیش‌بینی در نظر می‌گیرند.

تحقیقات در مورد انسان و میمون نشان می‌دهد که ارگانیزم معمولاً در جستجوی تنش است تا کاهش آن. مثلاً میمون‌ها بدون توجه به پاداش برای حل معما تلاش می‌کنند. احتمالاً پاداش در آن‌ها مانع یا رکود ایجاد می‌کند. رفتارهای اکتشافی و بازی‌ها در گونه‌های مختلف هم از این نوع است. چنین مطالعاتی وایت (۱۹۵۹) را بر آن داشت تا فرآیندی به نام انگیزه توانش را مطرح سازد. بنابراین این نظریه همچنان که انسان رشد می‌کند بیشتر رفتارهای او صرف توسعه مهارت‌ها جهت تسلط بر محیط و یا برخورد مؤثر بر محیط می‌شود و به عبارتی برانگیختگی برای مقابله مؤثر یا ماهرانه با محیط فرایند مهمی در شخصیت است.

رشد و نمو

تفاوت‌های فردی، رشد و ویژگی‌های منحصربه‌فرد در هر شخص یکی از مباحثی است که مورد تأکید نظریه‌های روانشناسی است. عوامل تعیین‌کننده‌های شخصیت به دو دسته محیطی و ارثی تقسیم می‌شود. در واقع همان دعوی قدیمی طبیعت و محیط. طبیعت به سهم زن‌ها و تربیت به سهم محیط اشاره دارد. اگرچه در زمان‌های مختلف سهم هر یک از آن‌ها بیشتر لحاظ شده است، در سال‌های اخیر بر اهمیت زن‌ها تأکید بیشتری شده است. اما بعضی از روانشناسان بر این باورند که احتمالاً تأکید بیش از حد بر زن‌ها منطقی نباشد.

۱- عوامل تعیین‌کننده ارثی: بنا بر نظریه‌های اخیر اهمیت دو عامل ارثی و محیطی در ویژگی‌های شخصیتی متعدد، فرق می‌کند. یعنی برخی از ویژگی‌ها از ارث و بعضی از محیط بیشترین تأثیر را می‌پذیرند. مثلاً نقش عوامل ارثی در هوش و خلق‌و‌خو بیشتر است تا در ارزش‌ها، آرمان‌ها و باورها. سطح فعالیت و ترسو بودن یکی از مثال‌های بارز مربوط به خلق‌و‌خوست. بعضی از نوزادان، فعال‌تر از بقیه بوده و کمتر ترسو هستند. این تفاوت‌ها می‌تواند تا بزرگسالی ادامه یابد و به نظر می‌رسد مستقل از یادگیری است. به علاوه روانشناسانی که به تحول در شخصیت معتقدند بر این باورند که افراد از الگوهای اجتماعی مرتبط به هم نیز سهم می‌برند. مثلاً ویژگی‌های مربوط به مقبولیت در مؤنث و مذکر بودن، نوع دوستی، هیجان‌های اصلی و تفاوت‌ها در فرزندپروری، بازتابی از تحول ژنتیک است که در قالب اطلاعاتی در درون ژن به انسان منتقل شده است. روانشناسان معتقدند هیجان‌های اصلی مانند خشم، غم، شادی، نفرت و ترس ذاتی بوده و با اطلاعات رمزگردانی شده در ژن‌ها ارتباط دارند. بنابراین ژن‌ها در ساختن موارد اشتراک و تفاوت‌های فردی نقش بنیادی دارند.

۲- تعیین کننده‌های محیطی: محیط و تأثیرات آن موجب می‌شود افراد شبیه همدیگر باشند و تجارب اشخاص موجب می‌شود موجودی منحصر به فرد شوند. از میان تعیین کننده‌های محیطی می‌توان به فرهنگ، طبقه اجتماعی، خانواده و گروه همسالان اشاره کرد.

۳- فرهنگ: تجارب فرد به عنوان عضوی از فرهنگ اهمیت زیادی دارد. اکثر اعضا یک فرهنگ خصوصیات مشترکی دارند، چرا که از الگوهای رفتاری یکسانی تبعیت می‌کنند. هر فرهنگی دارای باورها، شاعران و الگوهایی از رفتارهای اکتسابی است که نهادینه شده‌اند. معمولاً ما از تأثیرات فرهنگی بی‌خبر هستیم تا وقتی که با افرادی از فرهنگ‌های دیگر آشنا می‌شویم و به تفاوت دیدگاه‌هایمان پی می‌بریم. فرهنگ بر نحوه بیان نیازها و ارضا آن‌ها، نحوه بیان احساسات و تجارب هیجانی، نوع ارتباط با دیگران و با خود، دیدگاه نسبت به سلامت و بیماری، شادی و غم و چگونگی کنار آمدن با مرگ و زندگی تأثیر می‌گذارد.

۴- طبقه اجتماعی: عضویت در طبقات اجتماعی مختلف موجب رشد بعضی از الگوها می‌شود. بدون توجه به طبقه اجتماعی جنبه‌های کمی از شخصیت قابل درک است. طبقه اجتماعی بر نقش فرد، پایگاه، وظایف و امتیازاتی که از آن برخوردار است، تأثیر می‌گذارد. عوامل تشکیل دهنده طبقه اجتماعی بر تلقی فرد از موقعیت‌ها و چگونگی پاسخ به آن‌ها، نحوه کسب درآمد، مصرف و همچنین برداشت فرد از خود و اعضا طبقه دیگر تأثیرگذار است.

۵- خانواده: الگوهای رفتاری مختلف والدین بر رشد شخصیت کودک تأثیر دارد. اینکه والدین گرم و مهربان باشند یا سرد و خشن، حمایت افراطی و حس مالکیت داشته باشند، به کودکان استقلال و آزادی بدهند یا نیازهای آن‌ها را بشناسند. والدین به سه روش تربیتی بر فرزندان اثرگذارند:

(۱) والدین با رفتارهای خود موقعیت‌هایی را خلق می‌کنند که موجب رفتارهای خاصی در فرزندان می‌شوند، مثل ایجاد ناکامی که به پرخاشگری منجر می‌شود.

(۲) آن‌ها سرمشق برای همانندسازی کودکان‌اند.

(۳) به طور انتخابی رفتارهای ویژه‌ای را تشویق می‌کنند و برعکس.

اخیراً تمرکز و توجه محققان بر این سؤال است که چرا فرزندی که به یک خانواده تعلق دارند از یکدیگر متفاوتند؟ پاسخ در تفاوت‌های ذاتی، تجارب متفاوت در یک خانواده و تجارب محیط خارج از خانواده است. نکته جالب‌تر اینکه تفاوت تجربیات دوقلوهای متعلق به محیط‌های متفاوت، از تجربیات مشترک برادر و خواهرهای معمولی مهم‌تر است.

روانشناسان ارثی معتقدند دوقلوهایی که در یک خانواده بزرگ می‌شوند در یک محیط زندگی نمی‌کنند، بلکه محیط خانواده برای هر یک از آن‌ها متفاوت است. بعضی معتقدند، زن‌ها در مقایسه با تجارب خانوادگی نقش مهم‌تری دارند. این به دو روش اتفاق می‌افتد. یکی تأثیر مستقیم ناشی از توارث است و دوم اینکه تفاوت‌های ارثی موجب بروز پاسخ‌های متفاوت به محیط یکسان می‌شود. مثلاً دو کودکی را در نظر بگیرید که یکی از نظر خلقی پرخاشگر و دیگری منفعل است. آن‌ها پاسخ‌های متفاوتی از محیط دریافت می‌کنند، به رویدادها پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند و حتی محیط‌های متفاوتی را انتخاب می‌کنند. لذا تجارب محیطی به نوعی تحت تأثیر عوامل ارثی قرار دارد. این نظر روانشناسان ارثی است، روانشناسانی که ارتباط بین شباهت ارثی و ویژگی‌های شخصیتی را مطالعه می‌کنند. نقطه مقابل این دیدگاه روانشناسانی‌اند که در شکل‌گیری شخصیت بر اهمیت تجارب خانوادگی تأکید دارند. مثلاً در تحقیقی معلوم شد که نگرش به عشق رمانتیک بیشتر تحت تأثیر محیط تربیتی خانواده و کمتر تحت تأثیر توارث است. در جدال میزان نقش محیط و توارث در شکل‌گیری شخصیت به اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری نیاز داریم.

۶- گروه همسالان: از نظر این رویکرد تجربیات کودکی و نوجوانی در گروه همسالان مهم‌تر از تجربیات خانوادگی است. کودکان خیلی چیزها را از خانواده یاد می‌گیرند که معمولاً در برابر تأثیرات گروه همسالان، ناپدید می‌شود. گروه همسالان تأثیرات طولانی‌مدت بر شخصیت دارد و فرد را برای پذیرش قوانین و رفتارهای جدید اجتماعی آماده می‌کند. طبق این رویکرد در رشد اولیه کودکان، نقش خانواده و در رشد بعدی نقش همسالان پراهمیت است. نقش همسالان اثر پایداری بر شخصیت دارد.

رابطه بین تعیین کننده‌های ارثی و محیطی

وراثت و محیط همیشه با هم در تعامل هستند، یعنی محیط بدون وراثت و وراثت بدون محیط نمی‌تواند عمل کند. بنابراین شاید بحث از اهمیت نسبی محیط و وراثت بحث بی‌حاصلی باشد. پس سؤال اصلی در فرآیند رشد شخصیت در نوع تعامل محیط و وراثت می‌باشد.

مثلاً مفهوم دامنه واکنش (reaction range) را در نظر بگیرید. این مفهوم حاکی از این است که وراثت امکان بروز رفتارهای خاصی را تعیین می‌کند، در نهایت این محیط است که به این رفتارها عینیت می‌بخشد. یعنی وراثت، حدودی را تعیین می‌کند که در آن، رشد بیشتر ویژگی‌های شخصیتی در محیط امکان‌پذیر می‌شود. برای مثال وراثت محدوده استعداد موسیقی یا ورزشی را تعیین می‌کند، ولی این محیط است که چگونگی پیشرفت و میزان آن را فراهم می‌سازد.

مفهوم دامنه واکنش علی‌رغم مفید بودن نمی‌تواند تعامل بین وراثت و محیط را به تصویر بکشد. چرا که کودک از بدو تولد علاوه بر اینکه در معرض محیط متفاوتی قرار می‌گیرد با توجه به تفاوت‌های ذاتی خود، پاسخ‌های متفاوتی را از محیط می‌طلبد یا کودکی که ظاهر جذابی دارد نسبت به کودک با ظاهر غیرجذاب پاسخ‌های متفاوتی را دریافت می‌کند. حتی پسران و دختران پاسخ‌های متفاوتی دریافت می‌کنند. کودک در حین رشد محیط‌های متفاوتی را جستجو می‌کند، این تمایل به محیط خاص از یک سو به ویژگی‌های ذاتی فرد و از سویی دیگر به محیط گذشته‌اش و نیز لذت و دردی که توأم با آن محیط بوده است مربوط است. لذا رابطه پیچیده و یا فرآیند دوجانبه همیشگی بین محیط و وراثت برقرار است.

بنابراین شخصیت ترکیبی از وراثت، فرهنگ، خانواده و طبقه اجتماعی است. وراثت استعدادهایی را به ودیعه می‌گذارد که محیط می‌تواند موجب تقویت و یا مانع پرورش آن‌ها شود. به هر حال یک نظریه شخصیت باید رشد الگوهای رفتاری و ساختار را توضیح دهد. هر نظریه باید توضیح دهد چه چیزی به وجود آمده، چگونه و چرا رشد کرده است.



درسنامه (۲): ارزیابی شخصیت



روانشناسان آموزشی با ارزشیابی شخصیت علت‌های مشکلات سازگاری و یادگیری دانش‌آموزان را می‌فهمند. روانشناسان صنعتی - سازمانی مناسب‌ترین شخص را برای شغل خاص انتخاب می‌کنند و روانشناسان مشاوره با درک علایق و نیازهای افراد، آن‌ها را در رسیدن به شغل دلخواهشان راهنمایی می‌کنند. در ارزیابی شخصیت روش بررسی جامع، مشاهده‌ی مستقیم رفتار است؛ ولی عملاً مجموعه رفتار یک شخص را نمی‌توان مشاهده کرد؛ لذا روانشناسان از روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند. بعضی از این روش‌ها عینی (objective) و بعضی ذهنی (subjective) هستند. آزمون‌های ذهنی مستعد سوگیری‌های شخصی هستند، به این معنا که ارزیاب در تفسیر آزمون دخالت می‌کند؛ لذا بهترین روش ارزیابی شخصیت دارای سه شرط روایی (validity)، ثبات یا پایایی (reliability) و هنجاریابی (Standardization) است.

منظور از پایایی ابزار اندازه‌گیری، مقدار نتایج یا ثباتی است که به بار می‌آورد. دو نوع پایایی مهم، پایایی بازآزمون و همسانی درونی هستند. یک پرسشنامه شخصیت در صورتی پایایی بازآزمون دارد که نمره افراد در دو اجرای مختلف آن پرسشنامه تقریباً یکسان باشد. یک آزمون در صورتی همسانی درونی دارد که همه‌ی مواد آن یک چیز را ارزیابی کنند.

کج مثال ۹: اگر یک آزمون شخصیت را بر روی گروه خاصی در چند نوبت اجرا کنیم و هر بار نتایج به دست آمده متفاوت باشند، آزمون فوق فاقد است.

(آزاد ۸۲)

(۴) پایایی

(۳) روایی

(۲) همسانی

(۱) اعتبار

پاسخ: گزینه «۴» پایایی به معنای ثبات و همسانی نمره‌های آزمون در طول زمان است. کسب دو نمره‌ی متفاوت در اجرای مجدد یک آزمون، نشانه بی‌ثباتی آزمون است و به همین دلیل، چنین آزمونی را نمی‌توان با اطمینان برای ارزیابی شخصیت به کار برد. روش بازآزمایی، صورت‌های هم‌ارز یا مساوی و دونیمه‌سازی، روش‌های تعیین پایایی (ثبات) یک آزمون هستند.

روایی بررسی این است که آیا یک آزمون آنچه را که در نظر دارد می‌سنجد یا خیر. یک آزمون هوش واقعاً هوش را می‌سنجد؟ اگر یک آزمون قادر به سنجیدن چیزی نباشد که برای آن طراحی شده است، فاقد روایی است؛ بنابراین اگر نمره فرد در یک آزمون هوش که فاقد روایی است بالا باشد، این آزمون نمی‌تواند عملکرد او را در دانشگاه که به هوش بالایی نیاز دارد پیش‌بینی کند. روایی پیش‌بین (predictive validity) که از مهم‌ترین نوع روایی است، به معنی آن است که یک آزمون تا چه اندازه رفتار آینده را پیش‌بینی می‌کند. فرض کنید یک داوطلب آموزش فضاوردی یک آزمون گزینشی طولانی را تکمیل می‌کند. اگر داوطلبان قبلی با کسب نمره‌ی دست کم ۸۰ فضاورد موفق بوده‌اند و داوطلبانی که زیر نمره‌ی ۸۰ گرفته‌اند ناموفق بوده‌اند، این آزمون از نظر پیش‌بینی عملکرد، آزمون معتبری است.

کج مثال ۱۰: در ارزیابی شخصیت، مهم‌ترین نوع اعتبار از لحاظ عملی کدام است؟

(سراسری ۹۲)

(۴) بازآزمایی

(۳) سازه

(۲) پیش‌بین

(۱) محتوا

پاسخ: گزینه «۲» از دیدگاه عملی، مهم‌ترین نوع روایی، روایی پیش‌بین است؛ یعنی اینکه یک آزمون رفتار آینده را تا چه اندازه درست پیش‌بینی می‌کند. منظور از روایی محتوا مواد یا پرسش‌های جداگانه آزمون است. روایی سازه به توانایی اندازه‌گیری یک سازه مثل پرخاشگری یا ثبات هیجانی مربوط می‌شود.

روایی محتوا (content validity): به مواد یا تک‌تک پرسش‌های آزمون اشاره دارد؛ چون تک‌تک پرسش‌ها به جداگانه بودن اشاره دارند. برای تعیین روایی محتوا، هر یک از مواد آزمون را ارزیابی می‌کنند تا ببینند آیا این مواد به آنچه آزمون قرار است اندازه‌گیری کند، مربوط می‌شود یا خیر؛ مثلاً مقیاس هیجان‌طلبی برای اندازه‌گیری نیاز به تحریک و برانگیختگی ساخته شده است. یک ماده این آزمون عبارت است از «من پرش با چتر نجات را دوست دارم». تحلیل محتوا تعیین می‌کند که چگونه این ماده (عبارت) افرادی را که هیجان‌خواهی بالایی دارند و آن‌هایی را که هیجان‌خواهی کمی دارند، از هم متمایز می‌کند.

روایی سازه (construct validity): منظور از سازه یک موضوع فرضی یا نظری، مثل یک صفت یا انگیزه است. برون‌گرایی، پرخاشگری و ثبات هیجانی نمونه‌هایی از یک سازه هستند. روایی سازه به توانایی اندازه‌گیری یک سازه مربوط می‌شود؛ مثلاً اگر آزمونی برای سنجش سازه‌ی اضطراب ساخته شده است، از کجا بفهمیم واقعاً این سازه را می‌سنجد؟ با محاسبه همبستگی سطح مقیاس جدید با مقیاس‌های معتبر موجود این کار صورت می‌گیرد. اگر همبستگی بالا باشد، فرض می‌کنیم آزمون جدید واقعاً اضطراب را می‌سنجد. روایی همگرا، روایی واگرا و روایی افتراقی سه نوع روایی سازه پراهمیت هستند. هر کدام از نظریه‌پردازان شخصیت، مطابق رویکرد خود به ارزیابی شخصیت پرداخته و داده‌های زیربنایی خود را استنتاج کرده‌اند. **رویکردهای عمده ارزیابی شخصیت عبارتند از:** پرسشنامه‌های خودسنجی (self-report inventory)، روش‌های فرافکن (projection)، مصاحبه‌ها و روش‌های ارزیابی رفتاری.



پرسشنامه‌های خودسنجی: شامل مجموعه‌ای استاندارد از عبارات هستند که آزمودنی براساس رفتارها و احساس‌های خود در موقعیت‌های مختلف به آن‌ها پاسخ می‌دهد. این آزمون‌ها اعتبار و روایی بالایی دارند و نمره‌گذاری‌شان نسبتاً ساده و دقیق است. داده‌های به دست آمده از آن‌ها عینی‌اند و سوگیری آزمونگر محدود است. مهم‌تر از همه اینکه به صورت گروهی قابل اجرا هستند. این آزمون‌ها مداد و کاغذی هستند و ماده‌های آن‌ها دربردارنده نگرش‌ها، علایق، ترس‌ها و ارزش‌های آزمودنی است.

پرسشنامه چندوجهی شخصیت مینه سوتا - MMPI - (Minnesota Multiphasic personality inventory) و پرسشنامه روان‌شناختی کالیفرنیا - **epi - (California personality Inventory)** دو نمونه از این پرسشنامه‌های خودسنجی هستند. آزمون MMPI پرکاربردترین آزمون و دارای ۵۶۷ عبارت است که مواردی از قبیل سلامت روانی، جسمی، نگرش‌های مذهبی، اجتماعی، سیاسی و عوامل شغلی، تحصیلی، خانوادگی، زناشویی و گرایش‌های رفتاری و روانپزشکی را شامل می‌شود. MMPI دارای سه مقیاس دروغ‌گویی، بی‌دقتی، تظاهر به بد بودن، تظاهر به خوب بودن و ۱۰ مقیاس بالینی است. طولانی بودن و ارتباط برخی ماده‌های این پرسشنامه با مسائل بسیار خصوصی افراد از نقاط ضعف آن محسوب می‌شود. با این حال MMPI ابزار معتبری برای تفکیک افراد سالم از بیمار (افراد روان‌رنجور و روان‌پریش) است و به عنوان ابزار تشخیصی مفید، برای افراد بالای ۱۶ سال کاربرد زیادی دارد.

کج مثال ۱۱: کدام یک از مقیاس‌های سنجش به منظور ارزیابی خویشتن به کار رفته است؟ (سراسری ۸۸)

- (۱) آزمون پنج عامل شخصیت (۲) آزمون افتراق معنایی (۳) پرسش‌نامه شخصیتی کالیفرنیا (۴) آزمون شخصیت کتل

پاسخ: گزینه «۳» پرسشنامه‌های ارزیابی خویشتن به این صورت‌اند که از افراد می‌خواهند با پاسخ دادن به سؤال‌هایی درباره‌ی رفتار و احساس‌هایشان در موقعیت‌های گوناگون، درباره‌ی خودشان گزارش دهند که از آن میان می‌توان به پرسشنامه شخصیتی کالیفرنیا اشاره کرد.

کج مثال ۱۲: در آزمون شخصیت ام ام پی آی (MMPI)، افرادی که در مقیاس شیدایی نمرات بالایی کسب می‌کنند، از کدام ویژگی‌های شخصیتی برخوردارند؟ (سراسری ۹۴)

- (۱) ناهمنوایی و مردم‌گریزی (۲) تحریک‌پذیری و تکانشگری (۳) برون‌گرایی و نافرمانی (۴) خویشتن‌داری و انزواطلبی

پاسخ: گزینه «۲» تحریک‌پذیری و تکانشگری از ویژگی‌های افراد مانیک یا دچار شیدایی‌اند که صراحتاً در متون کتاب‌های نظریه‌ها آمده است. اگر بخواهیم این تست را با روش حذفی حل کنیم، ابتدا گزینه (۴) را حذف می‌کنیم؛ زیرا خویشتن‌داری نمی‌تواند از ویژگی‌های افراد مانیک باشد. برون‌گرایی در گزینه (۲) بسیار کلی است، بنابراین احتمالاً غلط است. حالا توجه کنید که شیدایی نقطه مقابل افسردگی است؛ بنابراین مردم‌گریزی و میل به تنهایی را که از ویژگی‌های افراد افسرده است، نمی‌توان به افراد دچار شیدایی منسوب کرد؛ پس گزینه (۲) صحیح است.

روش‌های فرافکن

این آزمون‌ها تحت تأثیر نظریه فروید درخصوص اهمیت ناهشیار طراحی شده‌اند و هدفشان کنکاش جنبه‌های غیر قابل مشاهده شخصیت و پویایی‌های درونی است. در آزمون‌های فرافکن فرض بر این است که فرد در مقابل یک لگه جوهر، نیازها، ترس‌ها و ارزش‌هایش را فرافکنی می‌کند. آزمون‌های رورشاخ (Rorschach inkblot) و آزمون اندریافت موضوع - TAT (Thematic Apperception Test) دو نمونه از آزمون‌های فرافکن هستند و نمره‌گذاری آن‌ها ذهنی است.

کج مثال ۱۳: در ارزشیابی شخصیت با آزمون‌های فرافکن کدام جنبه از شخصیت فرد واری می‌شود؟ (آزاد ۸۴)

- (۱) عمومی (۲) ناهشیار (۳) هشیار (۴) خصوصی

پاسخ: گزینه «۲» نام برون‌فکنی بدین جهت به این روش داده شده است که فرض بر این است که وقتی از افراد خواسته می‌شود نظر یا احساساتشان را در برابر یک موضوع بدون چارچوب معین و یا در برابر یک محرک مبهم و نامشخص بیان کنند، آن‌ها به تصورات، تمایلات و گرایش‌های ناهشیارشان متوسل می‌شوند و آن گرایش‌ها و تمایلات را در توجیه محرکی مبهم بیرون می‌ریزند.

در آزمون **رورشاخ** پاسخ‌ها براساس حرکت، انسان یا حیوان، موضوعات جاندار یا بی‌جان و شکل‌های کلی یا جزئی نمره‌گذاری و تفسیر می‌شوند. اعتبار و روایی این آزمون پایین است و تفسیر آزمودنی به نوع آموزش، مهارت، تجربه و شخصیت آزمونگر بستگی دارد. **آزمون اندریافت موضوع (TAT)** را هنری مورای (Henry Murry) و کریستیان مورگان (Christiana Morgan) طراحی کرده‌اند. این آزمون ۲۰ کارت دارد که دارای ۱۹ تصویر مبهم از یک یا چند نفر و یک کارت سفید است. آزمودنی باید داستانی را درباره افراد (تصاویر) بسازد؛ به‌علاوه باید موارد ذیل را در داخل داستان رعایت کند: چرا این موقعیت به وجود آمده، افراد موجود در تصویر دارای چه احساسات و افکاری هستند و سرانجام چه وضعیتی پیش می‌آید؟ در واقع داستان باید گذشته، حال و آینده و همچنین فکر و احساس فرد موجود در تصویر را به هم مربوط کند. روانشناس در تفسیر داستان به نوع روابط شخصی، انگیزش‌های شخصیت‌های داستان، میزان واقعی بودن مضمون داستان، قهرمان داستان و حتی سمبل‌های مورد استفاده در داستان توجه می‌کند. TAT نظام نمره‌گذاری عینی ندارد، به ویژه اعتبار و روایی آن، وقتی با هدف تشخیصی به کار می‌رود، پایین است. TAT برای سنجش نیاز به پیشرفت، نیاز به قدرت و نیاز به پیوندجویی، روش‌های نمره‌گذاری متعددی دارد.

(آزاد ۸۳)

کلمه مثال ۱۴: مهم‌ترین ایرادی که بر روش‌های فرافکن در ارزیابی شخصیت وارد است، این است که:

- (۱) این روش‌ها بیشتر بر زمینه‌های ذاتی شخصیت تمرکز داشته‌اند.
- (۲) روش‌های فرافکن بر زمینه‌های اجتماعی شخصیت تأکید دارند.
- (۳) این روش‌ها از نظر روایی و پایایی دچار اشکالات جدی هستند.
- (۴) روش‌های فرافکن را نمی‌توان مورد تجزیه و تحلیل آماری قرار داد.

پاسخ: گزینه «۳» فنون فرافکن به دلیل اینکه به صورت ذهنی تفسیر می‌شوند، از اعتبار و پایایی لازم برخوردار نیستند. آزمون‌گران مختلف براساس نتایج یک آزمون فرافکن برداشت‌های مختلفی از یک آزمودنی به دست می‌دهند. روش‌های فرافکن تا حدودی کمی‌سازی شده و مورد تجزیه و تحلیل آماری قرار می‌گیرند.

(سراسری ۸۸)

کلمه مثال ۱۵: کدام یک از آزمون‌های زیر «بی‌ساختار و مبهم» است؟

- (۱) هوش ریون
- (۲) پنج عامل شخصیت
- (۳) اندریافت موضوع
- (۴) خلاقیت تورنس

پاسخ: گزینه «۳» آزمون هوش ریون یک آزمون غیرکلامی هوشی است که فرد از میان اشکال هندسی، شکل مناسب جایگزین را انتخاب می‌کند. آزمون پنج عاملی شخصیت یا NEO یک پرسشنامه است که به شکل کاملاً عینی شخصیت را بررسی می‌کند. آزمون خلاقیت تورنس هرچند پاسخ‌های خودانگیزخته تولید می‌کند و می‌تواند تا حدودی مبهم باشد، به دلیل اینکه روش نمره‌گذاری خاص دارد، مبهم محسوب نمی‌شود. آزمون اندریافت موضوع (TAT) یک آزمون بی‌ساختار و مبهم می‌باشد که جزء آزمون‌های فرافکن طبقه‌بندی می‌شود فرد نظر و داستان خود را در مورد تصاویر مشاهده شده بیان می‌کند.

(دکتری ۹۳)

کلمه مثال ۱۶: در کدام یک از آزمون‌ها، آزادی پاسخ دادن برای آزمودنی بیشتر است؟

- (۱) یک‌دامنه
- (۲) یادگیری کلامی
- (۳) اندریافت موضوع
- (۴) افتراقی استعداد

پاسخ: گزینه «۳» آزمون اندریافت موضوع یا T.A.T در سال ۱۹۳۵ توسط کریستینا مورگان (Christina Morgan) و هنری موری (Henry Murray)، روان‌پزشکان آمریکایی، تهیه شده است. مواد این آزمون شامل ۳۰ تصویر است که به گروه‌های ده‌تایی تقسیم می‌شوند. معنا و مفهوم این تصاویر مبهم بوده، با شرایطی به آزمایش‌شونده معرفی می‌شوند و از او می‌خواهند تا داستانی درباره هر یک از آن‌ها بیان کند. بعضی از کارت‌ها به کودکان، برخی به زنان و پاره‌ای دیگر به مردان اختصاص دارند. در اجرای آزمون، به آزمودنی می‌گویند «من چند تصویر به شما نشان می‌دهم. می‌خواهم درباره هر تصویر داستانی برایم بگوییم. به من بگو چه رویدادهایی این داستان را به وجود آورده، هم اکنون چه چیزی در داستان اتفاق افتاده است، قهرمانان داستان چه فکر می‌کنند و چه احساسی دارند و سرانجام داستان چه خواهد شد؟». همچنین به آزمودنی گفته می‌شود که برای گفتن داستان هر کارت تقریباً ۵ دقیقه فرصت دارد. آزمایش‌کننده باید تمام گفته‌های آزمودنی را کلمه به کلمه یادداشت کند. آزمایش‌کننده لازم است زمان واکنش آزمودنی (فاصله زمانی بین ارائه کارت به آزمودنی و نخستین پاسخ وی) را نیز اندازه‌گیری و ثبت کند. در این آزمون آزادی کامل به آزمودنی داده می‌شود و همچنین از دیدگاه نظری، این آزمون دستیابی به ساخت‌های پنهان و عمیق‌تر شخصیت فرد را امکان‌پذیر می‌سازد.

آزمون‌های تداعی واژه و تکمیل جملات ناتمام و همچنین لکه‌های جوهر هولتزمن (HTT) از دیگر آزمون‌های فرافکن هستند. آزمون (HTT) دارای ۴۵ کارت و یک روش نمره‌گذاری هنجار شده است و در صورتی که از سوی آزمونگر حرفه‌ای استفاده شود، از پایایی بالایی برخوردار خواهد شد. این آزمون نسبت به رورشاخ روش اجرای ساده‌ای دارد و به صورت گروهی نیز قابل اجرا است.

(مشاوره - دکتری ۹۶)

کلمه مثال ۱۷: کدام یک از ابزارهای سنجش به عنوان یک مقیاس فرافکن در ارزیابی شخصیت به کار می‌رود؟

- (۱) آزمون تداعی کلمه
- (۲) آزمون مایر بریگز
- (۳) پرسش‌نامه شخصیت میلون
- (۴) پرسش‌نامه شخصیت کالیفرنیا

پاسخ: گزینه «۱» رویکردهای عمده ارزیابی شخصیت عبارتند از: پرسشنامه‌های خودسنجی، روش‌های فرافکن، مصاحبه و روش‌های ارزیابی رفتاری. در بین گزینه‌ها آزمون تداعی کلمه جزء فنون فرافکن و سه گزینه دیگر جزء پرسشنامه‌های خودسنجی هستند.

در روش‌های ارزیابی رفتاری، مشاهده‌گر رفتار شخص دیگری را در یک موقعیت خاص ارزشیابی می‌کند، مثل آزمون‌هایی که مادر در مورد کودک پاسخ می‌دهد. پرسشنامه ششصد ماده‌ای شخصیت کودکان (ویرت و لاچار) که به صورت صحیح - غلط پاسخ داده می‌شود، از این نوع است. این پرسشنامه دارای ۱۲ مقیاس بالینی است و حالت‌های اجتماعی و هیجانی مانند افسردگی، اضطراب و بیش‌فعالی را اندازه‌گیری می‌کند. یک نمونه دیگر از این نوع ارزیابی پرسشنامه ۲۰ ماده‌ای آرنولد بلاس و رابرت پلاچین است که برای ارزیابی میزان تفاوت در دوقلوهای همجنس تهیه شده و مادران رفتار کودکانشان را با علامت زدن پاسخ‌ها توصیف می‌کنند.

یکی از روش‌های ارزیابی شخصیت روش نمونه‌گیری اندیشه است که در آن فرد نمونه‌ای از افکار خود را منظم و در طول یک دوره زمانی خاص مشاهده می‌کند و مستلزم این است که افراد نحوه ثبت و ضبط منظم افکارشان را یاد بگیرند.

درسنامه (۳): مضامین عمده در نظریه شخصیت



در تاریخچه نظریه‌های شخصیت، نحوه برخورد روانشناسان با یکسری از مضامین، ویژگی‌های عمده هر نظریه را تعیین می‌کند. لذا در مرور نظریه‌ها باید دقت کرد که هر نظریه‌پرداز تا چه حدی به این مضامین توجه دارد و آن‌ها را چگونه تحلیل می‌کند. این مضامین عبارتند از: نگرش فلسفی به انسان - تعیین‌کننده‌های درونی و بیرونی رفتار - ثبات در موقعیت‌ها و در طول زمان - وحدت رفتار و مفهوم خویشتن - سطوح مختلف آگاهی و مفهوم ناهشیار - رابطه بین شناخت، عواطف و رفتار مشهود، اثرات گذشته، حال و آینده بر رفتار.

نگرش فلسفی به انسان

به نظر می‌رسد نگرش فلسفی نسبت به ماهیت انسان زیربنای نظریه‌های شخصیت را شکل می‌دهد. مثلاً دیدگاه تعقلی انسان را دارای قدرت انتخاب، منطق و تصمیم‌گیری لحاظ می‌کند. در حالی که دیدگاه حیوانی انسان را موجودی بی‌اراده، نامعقول و تابع سائق می‌داند. دیدگاه ماشینی انسان را موجودی می‌داند که به صورت خودکار به محرک‌های بیرونی واکنش نشان می‌دهد و دیدگاه رایان‌های او را به صورت نظام پردازش و شبیه‌یارانه می‌داند.

کج مثال ۱۸: معمولاً جهت‌گیری نظریه‌های شخصیت به بستگی دارد. (سراسری ۸۲)

- (۱) دیدگاه نظریه‌پرداز شخصیت درباره ماهیت انسان
(۲) روح زمان حاکم در دوره رواج نظریه
(۳) قابلیت تبیین و نحوه ارزیابی نظریه‌های مطرح شده
(۴) نحوه تعامل فرد با افراد خانواده و اطرافیان خود

پاسخ: گزینه «۱» برداشت‌های مختلف از ماهیت انسان که نظریه‌پردازان ارائه کرده‌اند، امکان مقایسه معنادار را بین آن‌ها فراهم می‌کنند. این برداشت‌ها چارچوب‌هایی هستند که به کمک آنها نظریه‌پردازان نظریه خود را ارائه کرده‌اند؛ لذا جهت‌گیری نظریه‌های شخصیت بیشتر از هر عامل دیگری به دیدگاه نظریه‌پرداز در مورد ماهیت انسان وابسته است.

به عبارتی نظریه‌پردازان مختلف تجارب متفاوت دارند، تحت تأثیر سنت‌های تاریخی مختلف، عوامل فردی و روح فرهنگی زمان و عضو فرهنگ خاصی بوده‌اند، حتی به طور انتخابی بر نوع خاصی از داده‌ها تکیه کرده‌اند. عوامل شخصی مؤثر بر یک نظریه وقتی مشکل‌آفرین می‌شود که به تجارب فوق‌بیش از بقیه اهمیت داده شود و از شواهد تحقیقی و علمی غفلت ورزیده شود.

کج مثال ۱۹: یکی از ویژگی‌های جالب نظریه‌های شخصیت این است که: (آزاد ۸۸)

- (۱) این نظریه‌ها می‌توانند به کلیه پرسش‌های مربوط به شخصیت انسان پاسخ بدهند.
(۲) تنها می‌توانند به بخش کوچکی از جنبه‌های مختلف شخصیت انسان پاسخگو باشند.
(۳) اغلب آن‌ها از لحاظ محتوایی نظریات یکدیگر را رد می‌کنند و با یکدیگر به مخالفت برمی‌خیزند.
(۴) معمولاً زندگی گذشته‌ی نظریه‌پرداز در نوع نظریه‌ای که پیشنهاد می‌کند تأثیر دارد.

پاسخ: گزینه «۴» همه‌ی نظریه‌های شخصیت بازتابی از پیشینه‌ی شخصی، تجربیات کودکی، فلسفه‌ی زندگی، روابط میان فردی و دیدگاه منحصر به فرد نظریه‌پرداز نسبت به دنیا هستند. از آنجایی که مشاهدات تحت تأثیر چارچوب دآوری مشاهده‌گر قرار دارند، طبیعی است که نظریه‌های گوناگون داشته باشیم. گزینه (۲) مربوط به همه علوم است و نمی‌تواند ویژگی جالبی باشد.

تعیین‌کننده‌های درونی و بیرونی رفتار

در تعیین رفتار هم رویدادهای محیط و هم عوامل درونی ارگانیسم مؤثرند، اما نظریه‌ها در اهمیتی که به عوامل درونی یا بیرونی می‌دهند و یا در تفسیر رابطه آن دو با همدیگر متفاوتند. برای مثال در نظریه فروید نیروهای ناشناخته داخلی کنترل انسان را در دست دارد و در نظریه اسکینر محیط، انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فروید ارگانیسم را فعال و ایجادکننده رفتار می‌داند، اسکینر و پیروانش ارگانیسم را قربانی منفعل محیط می‌دانند. فروید به درون انسان و اسکینر به متغیرهای محیطی متمرکز می‌شود. در سال‌های اخیر بحث‌های مربوط به نقش نیروی درونی یا بیرونی در هدایت رفتار با مباحث فرد - موقعیت، دوباره اوج گرفته است.

میشل نظریه‌های سنتی را به دلیل تأکید زیاد بر ساختارهای پایدار داخلی مورد انتقاد قرار داد. میشل بر این باور است که تغییر در شرایط محیطی یا بیرونی رفتار فرد را تعدیل و اصلاح می‌کند. به نظر او هر موقعیت محیطی به طور مستقل رفتار فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. امروزه اکثر روانشناسان معتقدند فرد - موقعیت تأثیر متقابل دارند و اختلاف اساسی یا همان بحث عوامل درونی و بیرونی همچنان پابرجاست.

ثبات در موقعیت‌ها و در طول زمان

بعضی از نظریه‌ها معتقدند که افراد در موقعیت‌های مختلف، یکسان رفتار می‌کنند و بعضی دیگر معتقدند که افراد در طول زمان و موقعیت‌های مختلف تغییرپذیرند. سؤال این است که آیا افراد در موقعیت‌های مختلف باثبات هستند یا متغیر؟ آیا شخصیت در طول زمان تداوم دارد؟ به زعم بعضی از نظریه‌ها شخصیت در طول زمان ثبات و تداوم دارد. در این رویکرد کودک همزمان «پدر انسان است» و وقتی فرد به حدود بیست و پنج سالگی برسد شخصیت او شکل گرفته است. اما به نظر بعضی از نظریه‌ها، شخصیت از کودکی تا بزرگسالی تداوم ندارد و به سختی می‌توان آینده کودک و شخصیت وی را پیش‌بینی کرد.